**مشخصات سردار شهید حاج حسن دشتی**

نام : حسن

نام خانوادگی :‌دشتی رحمت ابادی

نام پدر : جواد

تاریخ تولد :اسفند ۱۳۳۷

تاریخ شهادت :بهمن ۱۳۶۵

سن : ۲۶ سال

محل شهادت : شلمچه

نحوه شهادت : بر اثر اصابت ترکش خمپاره

مدت نبرد : ۶ سال

میزان تحصیلات : دانشجو رشته فرماندهی عالی دانشگاه امام حسین (ع)

متاهل / مجرد : متاهل

تعداد فرزندان: ۲ فرزند

عملیات های مهمی که شرکت داشته است :‌ شهید در ۳۲ عملیات شرکت داشته است از جمله بدر، خیبر، والفجر مقدماتی , والفجر هشت، قدس پنج و کربلای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ ……..

عملیاتی که در ان به شهادت رسیده است :‌ کربلای ۵

سمت شهید : رئیس ستاد تیپ ۱۸ الغدیر سپاه

**بخشی از وصیت نامه شهید :**

بسم رب شهدا و الصدیقین  
…جمهوری اسلامی شجره ی طیبه ای است که از چشمه زلال اسلام سیراب و با اهداء خون هزاران خون انسانهای شریف آبیاری گردیده است امروز بدست ما سپرده شده و حراست و مراقبت از آن بر همه ی ما واجب و ضروری است .مردم شریف و قهرمان این را بدانید که اسلام در خطر کفر است و دشمنان اسلام برای مقابله ی با آن جبهه ای گشودند.  
بدانید که امروز روز آزمایش خداوندی است و این مهم تکلیف است که از هیچ کس ساقط نمی شود…  
مردم بدانید که مرگ حق است و قطعاٌ سراغ همه ی ما خواهد آمد چه خوب است که خود انتخاب کنی .

**نه زندگی آنقدر شیرین است و نه مرگ آنقدر ترسناک که آدمی شرافت و انسانیت خویش را زیر پا نهد و از ترس مرگ در بستر بمیرد پس بدانید دنیا [محل] گذر است و مقر ماندن دیار دیگری است**.

کمر همت ببندید و دین خدا را یاری کنید و شر اجانب را از کشور رسوا ا.. کوتاه نمایید و این قرن ،قرن سرفرازی مستضعفین و قرن خفت و زبونی مستکبرین است . بدانید استواری گامهایتان دنیا را به اعجاز کشانده و زورمندان را نا امید و محرومین را امیدی دوباره بخشیده .با توکل به خدا و ایمان به پیروزی و حقانیت راهمان برای مجد و عظمت اسلام قیام مضاعف کنید. نصرت خداوند با پبروزی نزدیک است…

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

**قسمت دوم :**

رئیس ستاد تیپ مستقل ۱۸ الغدیرشهید حاج حسن دشتی در روز ۲۲ اسفند ماه ۱۳۳۷ در محله رحمت‌آباد یزد متولد شد. در شش سالگی قدم به مکتب انسان‌ساز قرآن گذاشته و از همان کودکی، جانش را با آوای روح‌پرور وحی می‌نوازد.

[](http://shahiddashti.ir/wp-content/uploads/2013/01/35.jpg)

بدلیل هوش سرشارش قرآن را در مدت ۶ ماه فرا می‌گیرید. هفت سالگی به دبستان رفته و مدارج درسی را تا پایان دبیرستان ادامه می‌دهد.

مبارزات، راهپیمائی‌ها و درگیری‌ها با رژیم پهلوی، به روزهای اوج خود رسیده و بوی خون و باروت می‌آید. در این لحظه است که عشق به انقلاب، در نهاد حسن شعله می‌کشد. از همه چیز و همه کس می‌بُرد و یکسره به مبارزه می‌پردازد. در مبارزات شبانه در یزد شرکت جسته و جلسات مخفی سیاسی‌ ـ مذهبی به راه می‌اندازد. در برنامه‌های شبانه و سخنرانی‌های پایگاه انقلاب، مسجد حظیره، به رهبری مبارزه نستوه دیارمان حضرت آیت الله صدوقی شرکت کرده و حوادث انقلاب را به دقت پیگیری می‌کند. او نیز چون دیگران به مبارزه ادامه می‌دهد تا اینکه در ۲۲ بهمن، خورشید ظفر طلوع ‌کرده و ایران را نوری دیگر می‌بخشد. اکنون نهال به بارنشسته انقلاب، بیش از پیش به مراقبت و نگهداری احتیاج دارد. مسئولیت سنگین‌تر گشته، مسئولیت حراست و پاسداری از انقلابی که با خون صدها هزار شهید حاصل شده است. باید غبار خستگی را از چهره زدود و دست بر کمر همت زد.

شهید حاج حسن در گشت‌های شبانه شرکت می‌کند و در اول مرداد سال ۱۳۵۹ به سپاه می‌پیوندد. اولین روزهای رسمی خدمتش را با حراست از بیت شریف حضرت امام خمینی (ره) شروع می‌کند. شش ماه در جوار خورشید انقلاب، به پاسداری ‌پرداخته و از گرمی آن وجود نازنین بهره‌ها می‌گیرد؛ تا آنجا که همیشه از این شش ماه، با شور و گونه‌های خیس از اشک شوق و شادی یاد می‌کند. بعداز حفاظت از بیت امام به یزد برگشته و بعنوان جانشین معاونت تدارکات سپاه یزد مشغول می‌شود. در همین ایام است که طبق وظیفه شرعی و سنت نبوی ازدواج می‌کندکه حاصل این ازدواج دو فرزند دختر است.

مسئولیت وی در پشت جبهه، او را از رفتن به مناطق عملیاتی غافل نکرد. عاشقانه به جبهه‌ها شتافته و در نبرد شکست حصر آبادان شرکت می‌کند. سپس در عملیاتی در سوسنگرد، توفیق حضور یافته و پس از بازگشت، از تاریخ ۱۸/۸/۱۳۶۱ به فرماندهی بسیج سپاه بافق و سپس فرماندهی سپاه آن دیار منصوب می‌شود که این مسئولیتها یکسال ادامه دارد.

شور جبهه در سر حاج حسن غوغا می‌کند. حال و هوای جبهه، حال و هوای دیگری است. آنجا بوی امام زمان می‌آید. بلافاصله بعد از مأموریت شهرستان بافق، عازم جبهه‌های جنوب می‌شود و از این پس تا شهادت، بجز مدتی محدود، حضوری مستمر و پیگیر در جبهه دارد. با تشکیل تیپ ۱۸ الغدیر، شهید حاج حسن دشتی بعنوان جانشین و سپس مسئول لجستیک، مایحتاج رزمندگان اسلام را فراهم می‌کند و در این راه سر از پا نمی‌شناسد.

وی در این مدت لیاقت و شایستگی‌های فراوانی از خود نشان می‌دهد و در اول تابستان ۱۳۶۴ بعنوان رئیس ستاد تیپ ۱۸ الغدیر برگزیده می‌شود.

سرانجام این سردار فداکار جبهه‌های نبرد در تاریخ ۱/۱۱/۶۵ در کربلای شلمچه، بهمراه جمعی از یارانش، بر اثر اصابت ترکش‌های گلوله توپ به شهادت رسید و در جوار قرب حضرت حق در اعلی علیین سکنی گزید.



\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

**خاطراتی از شهید:**

در جریان عملیات خیبر در عصر یکی از روزهای عملیات حاج حسن سوار بر موتوری به پشت جبهه رفته تا تجهیزاتی به خط مقدم برساند . روی پل معلقی که بر اورند ساخته شده بود در حال رفتن بود که ناگهان هواپیماهای دشمن موتور را دیده و هدف قرار می دهند و شهید به سرعت پل را پشت سر گذاشته به  دشت می رسد و وقتی حمله هواپیماها را شدید می بیند موتور را رها کرده و به سنگر زیرزمینی که در چند متری موتور بوده ( شکل قبر) پناه می برد در همین هنگام موتور هدف یک راکت دشمن قرار می گیرد و متلاشی می شود . رزمندگانی که از دور شاهد آتش گرفتن موتور بوده اند تصور کردند که سوار موتور به شهادت رسیده است و قتی بعد از دور شدن هواپیما حاج حسن از سنگر زیرزمینی بیرون می آید و به سمت پشتیبانی می روند همان رزمندگان در کمال ناباوری و تعجب از زنده بودن وی او را در آغوش گرفته و برایش قربانی در نظر گرفتند و از این موضوع به عنوان معجزه یاد می کردند و او همیشه می گفت : « خداوند سنگ را کنار شیشه نگه می دارد .»

همسر شهید

ای مردم بدانید که مرگ حق است و قطعاً سراغ همه ما خواهد آمد . چه خوب است که خود انتخاب کنی . نه زندگی آنقدر شیرین است و نه مرگ آنقدر ترسناک که آدمی شرافت و انسانیت خود را زیر پا گذارد و از ترس مرگ در بستر بمیرد . پس بدانید که دنیا ممر گذر است و مقر ماندن دیار دیگری است .

وصیت نامه

آن وقت که با سر و وضع خاک آلود و چهره ای تبرک شده از غبار پاک خط مقدم جبهه به تیپ باز می شگت ، بسیجیان به دورش حلقه می زندند و هنوز خستگی را از تن به در نکرده بود که درد دلها را آغاز می کردند؛ چرا که غمخوارشان را یافته بودند و با همه صمیمی و مهربان بود و وقت کار جدی و قاطع ، در کارها علی (ع) را سرمشق خویش قرارداده بود و از عدالتش آنچنان پیروی می کرد که هرگز حاضر نبود دیناری به ناروا خرج شود و در شهادت حسین (ع) را

خیلی دلبسته نظام جمهوری اسلامی بود از همین رهگذر برای جنگ زحمت زیادی می کشید و خوردش را وقف جنگ کرده بود . خودش می گفت : « در شب عملات قدس ۵ نامه ای از همسرم به دستم رسید که نخوانده پاره اش کردم ترسیدم احساساتی شوم و در کارم تعللی پیش آید .

سرهنگ فرهنگدوست

نیروهایی که در کنار حاج حسن کار می کردند امروز جزء بهترین مدیران سپاه هستند . ایشان یک نقش تربیتی داشت . برخورد خوب ، تدبر رأی ، ابتکار و خلاقیت ، سعه صدر و عشق و علاقه به اهل بیت و ولایت همه و همه در حاج حسین جمع بود و همین باعث تربیت یک عده سرباز کارآمد برای آینده سپاه شد .

سرهنگ فرهنگدوست

کربلای ۴ بود . یک سری تویوتای جدید آورده بودند حاج حسن تقسیم کرده بود میان گردان ها  ، رفتم اتاقش ، نگاهم کرد و گفت : صادقیان مشکلت چیست ؟ گفتم : مشکلی نیست ولی همه ماشین نو دارند الا گردان ما . گفت : فرقی نمی کند ولی حالا که دوست دارید داشته باشید بیا ، از کنار دستش سوئیچ ماشین را به من داد و خندید و گفت : دوست دارم که محکم پای کار بایستید . روزی نبود که به همه سر نزند و مشکلات آنها را حل نکند .

محمد حسین صادقیان

فتح فاو بود . ما نزدیک منطقه ام الرصاص بودیم . باید حمله می کردیم به منطقه ام الرصاص دشمن را فریب می دادیم تا نیروهای دیگر فاو را فتح کنند . حاجی وقتی می دید که نیروهای غواص چگونه می زدند به اروند و پیش روی می کنند بلند بلند گریه می کرد . همان روز من شاهد بودم کمه هفت هواپیمارا زدند . حاج حسن فقط می گفت : « قدرت خدا ببین ، بنازم قدرت خدا را » نمی گفت : نیروها یا ادوات را فقط می گفت : خدا ، خدا ، خدا

حسن دهقان

همیشه طرح های ایشان گره گشای کار بچه بود . یک بار بارندگی شدیدی شده بود و ما برای بردن اقلام پزشکی مشکل داشتیم اکثر ماشین ها در گل مانده بودند . جاده مناسبی نبود و به دارو شدیداً احتیاج داشتیم از طرفی از خط هم بیسیم زده بودند که یک مجروح داریم و باید می آوردیم پشت خط . من رفتم سنگر فرماندهی که مشورت کنم ببینم چه کای می شود کرد ؟ ایشان را دیدم گفتم : حاجی مشکلی پیش آمده و هیچ راهی نداریم . حاج حسن آمد وضع را دید از ماشین ها کاری برنمی آمد . با تلفن صحرایی زنگ زد به لجستیک که یک لودر بفرستند . لودر که آمد حاج حسن گفت : وسایل مورد نیازتان را بگذارید توی بیل لودرو ببرید جلو . وسایل را با لودر فرستادیم . وقتی برگشت دیدیم آن مجروح را گذاشته اند توی بیل لودر آورده اند . این فکر همیشه ما را متعجب کرد که چرا به ذهن ما نرسیده بود .

سرهنگ اسلامی









